

جغرافیای فرهنگی کردستان

صلاح‌الدین عباسی

ما کردها باید جغرافیای فرهنگی خود را تبیین کنیم، و تا این کار را به انجام نرسانیم از عهده‌ی هر عمل سازنده‌ی فرهنگی و اجتماعی و حتی سیاسی ناتوان خواهیم بود. اصولاً یکی از ریشه‌های اساسی عقب‌ماندگی سیاسی و تاریخی ما همین پریشانی در جغرافیای فرهنگی است. این پریشانی پاره‌ای از انحرافات بزرگ فرهنگی و فرصت بر باد ده در عرصه‌ی اجتماع نیز ایجاد کرده است. مسأله‌ی جغرافیای فرهنگی از چنان اهمیتی برخوردار است که اگر آن را حل نکنیم، نسل‌های آتی شاهد مخدوش و متلاشی شدن جغرافیای طبیعی کردستان خواهند بود.

شناخت و تبیین جغرافیای هر ملتی در ابعاد طبیعی و سیاسی و زبانی و فرهنگی و مذهبی، برای اتخاذ راهبردهای سرنوشت‌ساز، از اولویات صاحبان اندیشه و تحلیل است. مثلاً بررسی جغرافیای زبانی ما را به این نتیجه می‌رساند که زبان کردی دارای لهجه‌های متفاوت می‌باشد که به سه بخش عمده تقسیم شده‌اند: ۱- کردی بادینانی ۲- کردی سورانی ۳- کردی گورانی ۴- کردی دیمیلی. اختلاف گویش در این لهجه‌ها، که تا کنون چهل و پنج واحد آن‌ها شناسایی شده‌اند، تا حدی است که متکلمان هر یک توانایی درک لهجه‌های همدیگر را ندارند. متأسفانه تا کنون ما کردها نتوانسته‌ایم زبان متحدی را از میان لهجه‌های متعدد انتخاب کنیم در حالی که سایر ملل از میان لهجه‌های زبان‌شان یکی را به عنوان زبان متحد جهت استفاده در رسانه‌ها اعم از رادیو و تلویزیون و نشریات و کتب و مکاتبات رسمی و مراحل تحصیلی انتخاب کرده‌اند. این امر در موارد بسیاری ایجاد معضل و مشکل نموده است. تا جایی که در گروه‌بندی‌های سیاسی هم بازتاب داشته است که برای نمونه به تأثیرات لهجه‌های کرمانجی و سورانی در ترکیب اعضای دو تشکل عمده کردستان عراق، پارتی و اتحادیه میهنی می‌توان اشاره کرد.

بررسی جغرافیای مذهبی ما را به این نتیجه می‌رساند که در حوزه‌ی تمدن اسلامی کردها یک استثنا هستند چرا که اگر در میان اعراب پیروان ادیان مسیحیت و اسلام و در میان فارس‌ها پیروان ادیان اسلام و زردشتی وجود دارد، کردها تنها ملتی هستند که همگی از دین اسلام پیروی می‌کنند. علیرغم این که کردها از نظر دینی

جغرافیای واحدی دارند از نظر مذهبی دارای جغرافیای متنوعی هستند. چرا که دو مذهب اصلی اسلام یعنی تسنن و تشیع و مذاهب دیگر مثل اهل حق و یزیدی در میان آن‌ها وجود دارد. به دلیل نبودن آمار رسمی و دقیق در ترکیب جمعیتی مناطق جغرافیایی زبانی و مذهبی گردها نمی‌توان اظهار نظر علمی نمود، اما در این میان لهجه‌ی کرمانجی و مذهب اهل سنت و جماعت با گرایش فقهی شافعی از اکثریت قابل توجهی برخوردار است. این واقعیت جغرافیایی ماست. جغرافیای زبانی و مذهبی ما به صورتی کلاسیک مثل جغرافیای طبیعی مان از تنوع برخوردار است. اما برخلاف جغرافیای سیاسی این تنوع زیبایی و جلوه خاص خود را دارد. اگر در جغرافیای طبیعی، کوه‌ها و دره‌ها و دشت‌ها و رودخانه‌ها و دریاچه‌های گوردستان دارای هارمونی و هماهنگی بسیارتر از بسیار زیبایی هستند در جغرافیای زبانی و مذهبی هم این هماهنگی ضرورت دارد تا زندگی و سرنوشت این جامعه از زیبایی شایسته خود برخوردار شود. درک و تعامل و تحمل اصولی و منطقی همدیگر به ایجاد این زیبایی کمک می‌کند. این تعامل برای هر جامعه‌ای ضرورت دارد.

اما در رابطه با جغرافیای فرهنگی در حال حاضر ما حامل و وارث سه فرهنگ هستیم، که تا نسبت خود را با این سه فرهنگ، معین نکنیم در جغرافیای فرهنگی مجهولی به سر خواهیم برد. این سه فرهنگ عبارتند از فرهنگ ملی، دینی و غربی. آیا انسان با درایتی پیدا می‌شود که قبول کند در زندگی جاری خویش بهره‌ای از فرهنگ باستانی ندارد و یا در فرهنگ دینی غوطه‌ور نیست و یا امواج فرهنگ غربی به وی اصابت نکرده است؟ هر راه حلی که برای مشکلات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی گردها جستجو می‌کنیم باید در درون این سه فرهنگ باشد. متفکران و مصلحان و متجددان اخیر، بر حسب تعلقات‌شان به یکی از این سه فرهنگ، نجات این ملت را در غالب کردن آن فرهنگ دانسته‌اند.

فرهنگ ملی گردها جای انکار ندارد. پیش از این که گردها مسلمان شوند، گرد بودند. بعد از این که به رضا و رغبت خود مسلمان شدند باز هم گرد باقی ماندند و بسیاری از آداب و رسوم پیشین قومی را حفظ کردند و صد البته اسلام هم با این ابعاد نگهداشته شده کوچک‌ترین مخالفتی نکرد، خصوصاً زبان گردی که از مهم‌ترین ارکان قومیت ماست به خوبی نگهداری شد. فرهنگ دیگر، فرهنگ غرب است. گردها قبل از ورود اسلام، صدها سال فرهنگ غربی را در غارت و چپاول و تاخت و تاز سربازان یونانی و رومی مشاهده کرده بودند. در زمان ایوبیان و سلطان صلاح‌الدین ایوبی در صدر فرهنگی فاتح، آن هم در میدان جنگ، با فرهنگ غربی مجدداً

ملاقات کردند و تقوای اسلامی وجوانمردی گُردی را، در نحوه‌ی برخورد با ریچارد شیر دل، پادشاه اسیر انگلستان و سربازان قسی‌القلب صلیبی به اثبات رساندند که هنوز هم تاریخ بشریت از آن به عنوان یک الگوی کمال یاد می‌کند.

آن زمان بی‌هراس و وا همه و با دست توانا و گزینشگر خویش اندیشه‌های آن اقوام را بر گرفتند. با دندان‌های تیز ذهن خود، آن‌ها را جویدند و به هاضمه خرد سپردند، آلوده‌ها و ناپاکی‌ها را دور انداختند و پاک‌ها و نیکوها را برگرفتند و از آن‌ها بهره جستند. دریغا که پس از آن دوران پویایی، از حرکت و جوشش ایستادیم و صفت رکود و جمود گرفتیم. بار سوم، از حدود یکصد سال پیش گُردها با فرهنگ غرب روبرو شدند، ولی این بار فرهنگ غربی، مهاجم و مسلح به سلاح علم و تکنولوژی بود و در مقابل، ما سخت ناتوان بودیم.

از دو فرهنگ فوق که بگذریم به فرهنگ اسلامی می‌رسیم که کم‌ا و کیفاً فرهنگ غالب گُردهاست. این فرهنگ با قدمت ۱۴۰۰ سال در میان گُردها زنده و جاری است. گُردها از وقتی که با آن روبرو شده‌اند هیچ‌گاه با آن وداع نکرده‌اند بل که عاشقانه به آن روی آورده‌اند و آن را پرورانده‌اند و تکامل دادند، به ادبیات و فکر و فرهنگ اسلامی خدمت بسیار کردند. از آن زمان آداب و رسوم، هنر، معماری، ازدواج، طلاق، تعلیم و تربیت، تفریح و سرگرمی، عزا و عروسی، کتاب و مدرسه و... و... همه رنگ و ماهیت اسلامی به خود گرفت.

اکنون هر کدام از این سه فرهنگ منادیان خاص خود را داشته و دارند. بودند و هستند کسانی که نجات گُردها را تنها در زنده کردن فرهنگ ملی می‌بینند. آن‌ها فرهنگ پیش از اسلام را فرهنگ ملی می‌دانند و از ۲۷ قرن تاریخ مدون گُردها تنها ۱۳ قرن اولیه را فرهنگ ملی تلقی می‌کنند. اینان تمام مشکلات گُردها را معلول اندیشه‌های اعراب و عرب‌زدگی می‌دانند و راه چاره را در بازگشت به فرهنگ قومی قبل از اسلام می‌بینند و دلیل‌شان هم این است که اندیشه‌ی بیگانه، بیگانه است، از هر کجا آمده باشد. می‌گویند دین اسلام هم، چون دست پخت بیگانگان و از آن اعراب است بر تن فرهنگ ما وصله‌ی ناجوری است و اعراب باید قرآن‌هایشان را سوار شترهایشان کرده به مکه و مدینه برگردانند. اینان چه جفاها و تکلف‌ها و قهرمان‌سازی‌ها که نمی‌کنند و ناسیونالیسم افراطی، یکی از نتایج تراوشات فکری اینان است؛ که سرنوشت تاریخ، و تکامل اندیشه در مقابل اصرار افراطیون آن‌ها بر باستان‌گرایی غالب شده است و چاره‌ای جز تجدید نظر در دیدگاه و نظریات افراطی‌شان ندارند.

دسته‌ای دیگر نیز مسحور و مفتون فرهنگ غربی هستند. به گمان اینان ورود فرهنگ غربی به میان ما جبر تاریخ است و علامت پایان یافتن فرهنگ گردهاست. هم فرهنگ ملی و هم فرهنگ مذهبی. پس تنها راه نجات، غربی شدن از نوک پا تا فرق سر است. این فرهنگ با مردم کاری کرد که امروز به آن غرب‌زدگی می‌گویند که عبارت است از تقلید مهوع از همه چیز غرب ولو به قیمت ذبح کردن سرمایه‌ها و مواریث والای فرهنگی خویش. اینان تسلیم شدن به فرهنگ غربی را یک تقدیر و جبر تاریخی می‌دانند و می‌گویند که فرهنگ ملی و دینی ما در مواجهه‌ی با فرهنگ غربی به تمامیت رسیده است و ته کشیده است و قابل احیا و تجدید هم نیست و دوره‌ی غرب رسیده است، ناچاریم در کام غرب فرو رویم و کسی نمی‌تواند دست و پای بزند و این تقدیر تاریخی را عوض کند.

فرهنگ غرب در دوران‌های متفاوت مظاهر گونه‌گونی داشته است، اول تحت تأثیر انقلاب فرانسه نوعی لیبرالیسم در میان معدودی از تحصیل کردگان گورد مطرح شد، سپس با اوج‌گیری ستمگری‌های حکومت‌های مرکزی حاکم بر گردها، فرهنگ غربی در قالب اندیشه‌های مارکسیستی رواج پیدا کرد و جدیداً بعد از فروپاشی شوروی، فرهنگ غربی در قالب مدرنیزاسیون و پست مدرنیزاسیون به میدان آمده است. همگی آن‌ها معتقد بوده و هستند که تنها راه نجات گردها رهایی از فرهنگ مذهبی و سپس فرهنگ ملی و رو آوردن به غرب و اندیشه غربی است و بس. و با توجه به بافت خاص ملی، مذهبی جامعه‌ی گردها، این استراتژی را با تاکتیک‌های خاص، در عمل انجام می‌دهند. در بعد افراطی این دیدگاه روشنفکران تقلیدی قرار دارند که تمام تئوری‌های فلسفی و اجتماعی غرب را نعل بالنعل در باره‌ی گوردستان مطرح می‌کنند. که چون فعالیت فکری‌شان به سطح کم عمق و میان‌مایه اندیشه غنی غرب محدود است غیر از بازی زبانی و شطریات کلامی کمکی به تکامل و پُرباری فرهنگی این ملت نکرده و نمی‌کنند. جوش و خروش افراط‌گرایی هم‌چون کف آب در جریان سیر تاریخ فروکش کرده و موقعیت‌شان را به کف‌های آتی می‌سپارند.

دسته‌ی دیگری هم تنها راه نجات گردها را در فرهنگ اسلامی می‌بینند. اینان هویت فرهنگی را امری سیال و متحول نمی‌دانند و تنها به تقلید از گذشته می‌اندیشند. اگر طرفداران گروه اول بر فرهنگ گردها قبل از قبول اسلام تأکید می‌ورزند اینان به فرهنگ گردها از زمان قبول اسلام تا کنون افتخار می‌کنند. این دسته بر «خود» ثابت دینی تأکید می‌کنند و فرهنگ اسلامی را نیز در ابعاد خاصی از فقه و خرافه‌های فکری و عملی و حرمت

نهادن به رسوم قومی خلاصه می‌کنند. اینان نیز می‌گویند هر چه در میان «ما» نروییده باشد با ما بیگانه است و با این منطق به مقابله با غرب می‌روند و این «ما» را از ۱۴ قرن پیش تا کنون می‌دانند و جالب این است طرفداران فکر اول نیز به همین دلیل، به مقابله با اسلام می‌پردازند ولی آن‌ها «ما» را ۱۳ قرن قبل از اسلام می‌دانند. اینان از «غرب‌زدگی» می‌گویند و آنان از «عرب‌زدگی». طرفداران دسته‌ی سوم در فرهنگ پای مالکیت را به میان می‌آورند و ملاک مقبول و دفاع پذیر بودن را «مال ما» بودن قرار داده‌اند، بی‌خبر از این که فرهنگ مالکیت‌بردار نیست. این عده علی‌رغم سیاهی لشکر مردمی و بار کمی قوی از نظر کیفی ضعیف هستند و پا فشاری بر سنت‌های غیرقابل دفاع و بی‌خبری از شرایط مدرن معاصر، آن‌ها را به زوایای خاصی رانده است. در بعد افراطی این دیدگاه اصول‌گرایانی قرار دارند که خود را بر مسند ربوبیت گمان کرده و با درک نادرست روایات شاذی از سلف صالح حکم به تکفیر و تفسیق و بهشتی و جهنمی بودن مردم می‌دهند.

حال این سؤال مطرح است هویت گُردها در گرو کدام یک از این سه فرهنگ است؟ منجیان و مصلحان و عالمانی که ما را به یکی از این سه فرهنگ می‌خوانند چه معنایی از نجات و هویت در ذهن دارند؟ روشنفکران نسبت به این سه فرهنگ چه باید بکنند؟ اقشار تحصیل کرده اعم از روحانیون، هنرمندان، ادیبان، شاعران، نویسندگان، روزنامه‌نگاران و... در این رابطه چه مسئولیتی دارند؟

اکنون موقع آن است که از ابتدا نگوئیم «که» هستیم، بل که بگوئیم، برویم تا پیدا کنیم «که» هستیم و آن را بسازیم. این درست است که هر یک از ما بالفعل کسی هستیم و هویتی داریم. شاخص‌های شناسایی خاص خود را داریم و علاقه‌ها و سلیقه‌ها و آیین‌ها و اندیشه‌ها و ارزش‌های مشترکی با کسان خاص دیگری داریم که همین‌ها هویت جمعی ما را می‌سازند. لذتی که ما از شعر نالی، وفایی، مولوی و هیمن می‌بریم و انسی که ما با خانه‌ها، مناطق، کوه‌ها، دشت‌ها، آب‌ها و جنگل‌های گُردستان داریم و نسبتی که با تاریخ گذشته‌ی خود پیدا کرده‌ایم و سقفی از اندیشه‌ها و ارزش‌ها و نگرش‌ها که بر سر همه‌ی ما سایه افکنده است ما را پیوندی بخشیده است که دیگران را از آن نصیبی نیست و این همان فرهنگ ماست، اما از این «بودن» تا آن «شدن» فاصله‌ای است. نمی‌توان گفت چون چنان بوده‌ایم باید همواره چنان بمانیم. مشکل این جاست که کسانی از ابتدا، بی‌تحلیل و تأمل، حکم به هویت ثابت می‌دهند و سپس به دوستی و دشمنی ورزیدن با دیگران می‌پردازند، که این خلاف فرزاندگی است. اینان که به خیال در حال حفظ و حراست از فرهنگ و هویت هستند نا آگاه از این هستند

که دارند فرهنگ‌کشی می‌کنند و هویت را به توقف و رکود و جمود می‌کشانند. باید پرسید که آیا هر چه در میان ما و در فرهنگ ما نرویده باشد با ما بیگانه است؟ یا شرط از ما بودن، یگانه شدن با ماست چه از بیرون درآید و چه در درون بجوشد؟ به طرفداران فرهنگ ملی و غربی باید گفت که درست است اسلام در کردستان نرویده است ولی مقبول‌گردها واقع شده است، آن هم مقبول به رضا و رغبت نه اکراه و اجبار، و ۱۴ قرن است در فرهنگ و سیاست و شعر و متن و فولکور کردها چون خون جاری است، در این مدت مدید، که بیشترین عمر تاریخ مدون کردها را شامل می‌شود، در هیچ بعدی از ابعاد زندگی فکری و تئوری و عملی و روزمره‌ی کردها، گوشه‌ای یافت نمی‌شود که نشانی از اسلام بر خود نداشته باشد و به همان میزان که فرهنگ اسلامی در میان کردها جاری است، کردها نیز خدمات متقابل به اسلام داشته‌اند، جماعت کثیری از فقها، مفسرین، محدثین، مورخین، نحویین، عرفا، متکلمین، قاریان قرآن، فرماندهان نظامی، مقامات وزارتی و صدارتی و قضاوتی از میان کردها برخواسته‌اند و حتی به مقام رهبری جهان اسلام و دومین فاتح بیت‌المقدس بعد از حضرت عمر بن خطاب (رض) نیز دست یافته‌ایم. به همین سبب فرهنگ اسلامی عجین با ما و مقوم فرهنگ و هویت امروز ماست، و در واقع جزئی جدایی‌ناپذیر از فرهنگ ملی ماست. به طرفداران فرهنگ اسلامی نیز باید گفت که آیا هر دانشی که مسلمانان به آن نرسیده باشند در خور آموختن نیست؟ و اگر به خود حق می‌دهید که با فرهنگ غربی به دلیل این که از جایی دیگر آمده، مخالفت کنید باید به ناسیونالیست‌های افراطی هم حق بدهید با همین دلیل با فرهنگ اسلامی به مخالفت پردازند. هم‌چنین کردها حق دارند از ملت‌های مسلمان و حکومت‌های حاکم به دلیل مراعات نکردن حقوق اخوت و برادری و برابری ناراضی باشند، خصوصاً از اوایل قرن بیستم تا کنون از آن همه جفاکاری که بر آن‌ها می‌رود و در بیشتر مناطق وضعیتی دارند که از وضعیت فلسطین و بوسنی و کشمیر و افغانستان بهتر نیست اما همدردی مناسبی از برادران مسلمان خود، خصوصاً سازمان‌ها و احزاب و تشکل‌ها و علما و روحانیون و مفتیان مشاهده نکردند، حق دارند که گلایه‌مند باشند. در شرایط بحرانی اعدام شیخ سعید ترکیه و قاضی محمد ایران، مهاجرت تاریخی ملا مصطفی، قرارداد الجزیره، انفال و حلبچه‌ی عراق، توطئه‌ی بین‌المللی علیه او جالان، نادیده گرفتن ساده‌ترین حقوق انسانی و اسلامی کردهای ترکیه، خیل عظیم مهاجرین و آوارگان‌گرد در سراسر جهان، متأسفانه تا کنون کردها همدردی مناسبی از جانب برادران مسلمان خود، مگر در مواعد محدود، مشاهده نکرده‌اند و ...

ما در جهان متولد شده‌ایم، در آسیا و کردستان و میان پیروان دین اسلام به دنیا آمده‌ایم، پس هم عضوی از جامعه‌ی جهانی هستیم هم شرقی هستیم هم کرد هم مسلمان. این‌ها همه اضلاع فرهنگی ماست. به طور مطلق نه می‌توان از فرهنگ دینی دفاع کرد نه از فرهنگ قومی و نه از فرهنگ غربی. هیچ یک از این سه تا به نحو مطلق و درست ما را از دیگری مستغنی نمی‌کند که در را به روی بقیه‌ی فرهنگ‌ها ببندیم. هم عناصری در فرهنگ قومی ما هست که باید از آن‌ها توبه کنیم و هم عناصری در فرهنگ دینی ما هست که باید از آن‌ها توبه کنیم و هم عناصری در فرهنگ غربی است که باید از آن‌ها توبه کنیم. این هر سه محتاج شست و شو و بازنگری‌اند. لذا اگر کسی در مقام اصلاح بخواهد یکی از این فرهنگ‌ها را به طور کامل و جامع بر دو فرهنگ دیگر غلبه ببخشد و با رنجور کردن بعضی به فربهی بعضی دیگر بیفزاید خدمتی به مردم کرد نکرده است. آن‌ها که چنین می‌خواهند یا ناسیونالیست منحط هستند یا غرب‌گرای مفرط یا اسلام‌ناشناسی مدعی اسلام و این پاسخ آن سؤالی است که مطرح شد، که هویت فرهنگی ما در گرو چیست؟ و نسبت ما با این سه فرهنگ چگونه باشد؟

هویت امر ثابتی نیست، امر سیالی است که دائماً در حال ساختن است و مستمراً باید آن را شستشو داد. این ساختن با استفاده از مواد موجود در گذشته و حال صورت می‌گیرد. ساختن نه خیال بافتن. آن فکر در میان کردها که می‌گویند باید یکی را برگرفت و دو تای دیگر را در پای او قربانی کرد، خواه از سوی مدافع فرهنگ غربی باشد خواه مدافع فرهنگ دینی، خواه مدافع فرهنگ ملی، از بن خطاست. باید فرهنگ‌ها به مهربانی کنار هم بنشینند، نباید به نام دین، چشم دیدن نوروز را نداشته باشیم و به نام ملیت به سراغ جباران پیش از اسلام برویم که تمام هم و غمشان رنجوری مردم و فربهی طبقات سلطه‌گر بود و چشم دیدن ۱۴ قرن تاریخ خود را نداشته باشیم خصوصاً که در تمام سنگ نوشته‌ها و لوحه‌های گلی دوره‌های دوازده قرن قبل از اسلام غیر از دو مورد خاص نامی از کرد و کردستان به میان نیامده است و کردها مثل ارمنی‌ها به عنوان یک ملت حق حضور نداشتند. و در دوران تاریخی بعد از اسلام این نام‌ها دو باره مطرح شدند و کردها توانستند حدود شصت حکومت مستقل در سیستم اماراتی و ولایاتی آن دوران تأسیس کنند که حقوق سیاسی آن امارات از سیستم فدرالی مطرح این دوران غنی‌تر بود. یا به اسم مدرنیزاسیون به تقلیدی تهوع‌زا از پروتکل‌های انستیتوی منهن مشغول شویم و چشم دیدن افتخارات ملی و مذهبی هزاران ساله را نداشته باشیم.

یکی از مهم‌ترین عناصر تعیین‌کننده هویت یک فرد یا یک قوم دقیقاً نقدها و توبه‌های اوست و اگر این توبه‌ها و تصفیه‌ها مستمراً صورت نگیرد بقا بر هویت حاصل نمی‌شود و فرسودگی و پوسیدگی و رکود در خواهد رسید یعنی همان چیزی که در سال ۱۳۷۸ تحت عنوان «گُردها و بحران هویت» در روزنامه‌ی عصر آزادگان مطرح کردم و از جانب متعصبان هر سه گرایش مورد بی‌مهری واقع شدم.

اینک عید نوروز و زبان گُردی و دیوان نالی و مم وزین خانی و فقه شافعی و معارف اسلامی و بیت‌های قدیمی و طریقت‌های تصوف اسلامی و فلسفه‌ی یونانی و فیزیک نیوتنی و اخلاق دینی و صنایع دستی و ماشینی اجزای فرهنگ ما هستند و چنان به هم گره خورده‌اند که رستم از گشودنش عاجز است.

و اما سخنی با مدافعان فرهنگی غربی، همان قدر که طرد کردن بی دلیل فرهنگ غربی از طرف دیگران مذموم است، تقلید بی دلیل هم مذموم‌تر. باید داد و ستد عزتمندانه را از داد و ستد ذلیلانه تمیز نهم، اگر از مبادله فرهنگی و نظر نقادانه و توبه‌گرانه در فرهنگ ملی و مذهبی می‌گوییم و گشودن پنجره‌ی فرهنگ‌ها را به روی هم ترغیب و توصیه می‌کنیم، حفظ اصالت و طرد تقلید و مرعوبیت و آلیناسیون فرهنگی را نیز از نظر نباید دور بداریم. همه‌ی سخن در این است که تقلید کردن بی دلیل ممنوع و طرد کردن بی دلیل هم ممنوع. آن که ذائقه‌ی فرهنگی خود را وا می‌نهد یا مخدوش می‌کند و مقلدانه به اقوام دیگر دل می‌سپارد، بی‌اصالت است. آن که جامه پوشیدن، به مهمانی رفتن، سخن گفتن، جشن گرفتن، خانه آراستن، همسر گزیدن، غذا خوردن، داوری کردن، ارزش نهادن، هنر آفریدن، فخر کردن و فکر کردن خود را مقلدانه از بیگانگان می‌آموزد، بی آن که هیچ حجتی برای ترک آداب و آیین‌های خود داشته باشد فاقد اصالت است و خود باخته و مرعوب و مقلد و آینه‌سفت است. چنین فردی باید بیدار شود و به خود آید. همه‌ی آفت‌ها از تقلید است. مقلدانه دوست داشتن و دشمن داشتن و فریاد کردن بی آن که دوستی یا دشمنی یا دردی در میان باشد عین خود باختگی و مرعوبیت است. اما آن که از سر تحقیق و بصیرت و اعتقاد و انتقاد امری را می‌گزیند و یا وا می‌نهد چه جای ملامت کردن اوست؟ و سخنی هم با مدافعان فرهنگ‌های ملی و مذهبی، حفظ تنوع فرهنگ‌ها خود یک فریضه فوق فرهنگی است. وحدت بخشیدن به فرهنگ‌ها نه ممکن است و نه مطلوب. اما به ضیافت فرهنگی رفتن و بر سفره‌ی اقوام و ملل نشستن و از هر کدام دیدن و شنیدن و آزمون و در این تقابل، خود را بهتر شناختن و در تصحیح و

تکمیل خویش بهتر کوشیدن و از تقلید در گذشتن و اهل تحقیق شدن، عین حفظ فرهنگ و اصالت‌های آن است.

نتیجه آن که ما حامل و وارث سه فرهنگیم. مصلحانی که عزم خدمت به گردها را گرفته اند: ۱- نباید از این مبدأ حرکت کنند که آن چه در میان گردها نرویده است با ما بیگانه و بل که دشمن است، این رأی ویران‌گری است. ۲- این که در پی این نباشند که یک فرهنگ را به طور دربست غلبه‌ی قطعی به فرهنگ‌های دیگر ببخشند. ۳- این که ملاک خودی بودن متعلق به سرزمین ما بودن نیست، ملاک خودی بودن حق بودن است و مقبول خودی‌ها افتادن. ۴- این که هر فرهنگی عناصری دارد که باید از آن‌ها توبه کرد. عناصری هم دارد که باید با آن‌ها آشتی کرد. ۵- این که ارجی که به این فرهنگ‌ها نهاده می‌شود، کوششی است برای گشودن دریچه‌ی آن‌ها به روی یکدیگر. ۶- داد و ستد عزتمندان را با تقلید ذلیلانه و بی‌حجت و مرعوب شدن‌های زبونانه یکی نگرفتن. ۷- بر جبر عجز آفرین تاریخ و بر مروجان آن نفرین فرستادن و چالاک و توانا و مختار در عرصه‌ی مبادلات فرهنگی ایستادن.

منابع

دکتر سروش؛ رازدانی و روشنفکری

دکتر شریعتی؛ بازگشت به خویش

مجله مهاباد؛ شماره ۵

مجله مکریان؛ شماره ۱

هفته نامه سیروان؛ شماره ۲۴۹

روزنامه آزادگان؛ ۷۸/۱۲/۳